تحلیلی بر دلایل شکست دموکرات‌ها در انتخابات ریاست جمهوری

جای خالی سندرز قمار با دستان خالی هیلاری

■ علیرضا داوودی ■

انتخابات ریاست‌جمهوری ایالات متحده که مملو بود از اتفاقات عجیب و غریب در نهایت با نتیجه‌ای تمام شد که برای بسیاری غیرقابل باور بود. مردی در این انتخابات پیروز شد که عمده افراد شانسی برای او قائل نبودند و حتی می‌توان مدعی بود خود او نیز چندان به پیروزی در این انتخابات امیدوار نبود اما نتیجه به گونه‌ای دیگر رقم خورد. پس از این پیروزی تحلیل‌های بسیاری برای تبیین علل این اتفاق رخ داد که بسیاری از آنها به تمجید از سیاست‌های انتخاباتی ترامپ پرداختند و اقدامات او را عامل این پیروزی معرفی کردند اما واقعیت این است که ترامپ هیچ سیاست شگفت‌انگیزی در انتخابات نداشته و دموکرات‌ها بیشتر به خودشان باختند نه جمهوری‌خواهان. برای بررسی این ادعا بهتر است نگاهی گذرا به ۳ انتخابات گذشته ریاست‌جمهوری در سال‌های ۲۰۰۴، ۲۰۰۸ و ۲۰۱۲ داشته باشیم. سال ۲۰۰۴ جمهوری‌خواهان با حدود ۶۲ میلیون رای در برابر ۵۹ میلیون رای دموکرات‌ها توانستند کاخ سفید را مجدد تصاحب کنند. سال ۲۰۰۸ دموکرات‌ها با رای خیره‌کننده ۶۹ میلیونی در برابر ۵۹ میلیون رای جمهوری‌خواهان صندلی ریاست بر کاخ سفید را به دست آوردند. در این سال باراک اوباما با شعار تغییر وارد انتخابات شد و توانست جمعیت خاموش ایالات متحده را که علاقه‌ای به حضور در انتخابات نداشتند به رای دادن ترغیب کند. امید مردم ایالات متحده به تغییر نگاه نابرابر ریشه‌دار در سیاست ایالات متحده عامل اصلی این رای بالا دانسته می‌شود. سال ۲۰۱۲ هر چند دموکرات‌ها مجدد کاخ سفید را در سلطه خود حفظ کردند اما با ریزشی نزدیک به ۴ میلیون، ۶۵ میلیون رای جمع کردند و رقیب جمهوری‌خواه توانست ۶۰ میلیون رای به خود اختصاص دهد. بحران‌های متعدد اقتصادی و عدم تعهد به وعده‌های انتخاباتی باعث شد مردم ایالات متحده اعتماد و باور خود به اوباما و دموکرات‌ها را از دست بدهند. اما در انتخابات ۲۰۱۶ جمهوری‌خواهان همانند ۳ دوره گذشته با رایی حدود ۶۰ میلیون انتخابات را به اتمام رساندند اما دموکرات‌ها با ریزش آرایی ۹ میلیونی به نسبت انتخابات ۲۰۰۸ تنها ۶۰ میلیون رای جمع کردند تا عیان شود مردم پیوندخورده با اندیشه و برنامه‌های حزب دموکرات اعتماد خود را از دست داده‌اند و تلاش کلینتون برای جمع‌آوری آرا در نهایت به بن‌بست منتهی شد. نگاهی به این آمار و ارقام نشان می‌دهد بدنه جمهوری‌خواهان در تمام انتخابات حضوری یکسان و کم‌نوسان داشته است و همواره حدود ۶۰ میلیون جمهوری‌خواه برای حضور در انتخابات اقدام می‌کنند. این بدنه ثابت صرفاً براساس باورهای حزبی در انتخابات شرکت می‌کنند و بدون توجه به اینکه بوش پسر نامزد باشد، میت رامنی، مک کین یا ترامپ رای خود را به حساب این حزب واریز می‌کنند. این در حالی است که ترامپ در این انتخابات کمتر از نامزد جمهوری‌خواهان برای انتخابات سال ۲۰۱۲ رای کسب کرده است. میت رامنی در انتخابات ۲۰۱۲ ایالات متحده ۶۰ میلیون و ۹۳۱ هزار رای کسب نمود ولی ترامپ نیم‌میلیون رای کمتر به دست آورد. در انتخابات ۲۰۱۶ ایالات متحده ۳۳ درصد شرکت‌کنندگان جمهوری‌خواه بودند که ۹۰ درصد آنها به ترامپ رای دادند در حالی که سال ۲۰۱۲ میزان حضور جمهوری‌خواهان ۳۲ درصد بود اما ۹۳ درصد آنها به میت رامنی رای دادند. این آمار بخوبی نشان می‌دهد ترامپ از تمام نامزدهای ۳ دوره گذشته، مقبولیت ضعیف‌تری دارد به طوری که مک‌کین در انتخابات ۲۰۰۸ که با آرای خیره‌کننده برای اوباما همراه بود توانسته بود همانند ترامپ حدود ۶۰ میلیون رای کسب کند که این نشان می‌دهد کمپین تبلیغاتی ترامپ هرگز در این انتخابات موفق نبوده و نتوانسته سبد آرای جمهوری‌خواهان را گسترش دهد. همین امر هم باعث شده بود ترامپ نسبت به پیروزی خود دچار شک و تردید باشد و بدنه ارشد جمهوری‌خواهان به پیروزی ترامپ امیدی نداشته باشند. اما سوالی که اکنون باید پرسید این است: پس چرا دموکرات‌ها انتخابات را واگذار کردند در حالی که ترامپ نتوانسته بود هیچ موفقیتی در جلب آرای جمهوری‌خواهان و مستقل‌ها داشته باشد؟

■ **دیواری که کج چیده شد!**

پاسخ کوتاه این است: دموکرات‌ها انتخابات ۲۰۱۶ را زمانی باختند که نامزدی را انتخاب کردند که هیچ سلاحی برای نابودی ترامپ در اختیار نداشت. دموکرات‌ها به دلیل عدم شناخت درست از وضعیت جامعه سرخورده ایالات متحده در یک قمار سرشار از حماقت فردی را برگزیدند که حتی در انتخابات درون‌حزبی، بدون تقلب و حمایت‌های غیرقانونی اعضای کمیته حزب دموکرات نمی‌توانست پیروز شود. در این انتخابات تنها ۳۷ درصد شرکت‌کنندگان حامی حزب دموکرات بودند در حالی که ۳۲ درصد شرکت‌کنندگان حامی جمهوری‌خواهان بودند و ۳۱ درصد دیگر خود را فاقد پیوند رسمی و عمیق حزبی می‌نامیدند.

■ **میراث‌خوار اوباما، ناتوان از نقد وضعیت حال**

یکی از نکات مثبت درباره ترامپ استفاده از سلاح صداقت عریان در برابر کسی بود که به دلیل مسائل سیاسی نمی‌توانست وضعیت موجود را- آنگونه که هست- ترسیم کند. هیلاری کلینتون برای رسیدن به پیروزی از تمام ظرفیت‌های ممکن استفاده می‌برد که یکی از این ظرفیت‌ها بهره‌مندی از حمایت رئیس‌جمهور ایالات متحده بود. کسی که توانسته بود با رای فوق‌العاده خود در سال ۲۰۰۸ دموکرات‌ها را به قدرت برساند و به همین دلیل کلینتون در تمام تبلیغات انتخاباتی، خود را میراث‌دار اوباما معرفی می‌کرد و نمی‌توانست در قامت یک منتقد جدی و صریح نسبت به اقدامات اوباما ظاهر شود و از همین رو همواره سعی بر ارائه تصویری غیرحقیقی و تحریف‌شده از واقعیت اسفبار این روزهای جامعه و اقتصاد ایالات متحده داشت. این عدم صداقت و دروغگویی برای مردم خسته از فساد و فقر هرگز خوشایند نبود و به همین دلیل طرفداران حزب دموکرات علاقه خود برای شرکت در انتخابات را از دست دادند. این در حالی است که ترامپ با استفاده از همین روش و بیان مشکلات فراوان جامعه آمریکایی از ریزش بیش از پیش آرای خود جلوگیری و میزان معمول آرای جمهوری‌خواهان را حفظ کرد.

■ **متحدسازی رنگین‌پوستان و مهاجران**

ترامپ هدف عمده خود را بر ایجاد یک وحدت میان سفیدپوستان آمریکایی قرار داده بود و توانست در انتخابات رای اکثریت سفیدپوستان حتی زنان سفیدپوست را به خود اختصاص دهد. این اقدام ترامپ فرصت خوبی برای حزب دموکرات فراهم کرد تا با استفاده از ظرفیت همیشگی خود در بسیج رنگین‌پوستان و مهاجران به یک پیروزی شیرین دیگر دست یابد اما کلینتون هر چند توانست درصد آرای بیشتری را در میان این دو گروه به دست آورد اما به دلایل صرفاً شخصیتی نتوانست یک موج حمایتی برای خود ایجاد کند و در نتیجه این سلاح مهم دموکرات‌ها به اسلحه‌ای بدون باروت تبدیل شد. هر چند هیلاری کلینتون آرای ۵۴ درصد زنان را به دست آورد اما ترامپ ۴۳ درصد آرا را به دست آورد تا اختلاف معناداری در این حوزه شکل نگیرد در حالی که ترامپ ۵۴ درصد آرای مردان را به دست آورد و کلینتون ۴۱ درصد رای‌ها را. میزان رای کلینتون در میان رنگین‌پوستان و مهاجران به نسبت ترامپ حدود ۲ برابر است اما میزان آرای این دو گروه از کل آرای اخذشده بسیار ناچیز و حدود ۳۰ درصد است که نشان می‌دهد دموکرات‌ها و به طور خاص کلینتون نتوانسته است این قشر را پای صندوق‌ها بکشاند؛ همان افرادی که در سال‌های ۲۰۰۸ و ۲۰۱۲ باعث پیروزی اوباما شده بودند. دلیل اصلی این ناتوانی را باید در این دانست که کلینتون یکی از سیاستمداران فاسد نظام ایالات متحده شناخته می‌شود و اقلیت‌های نژادی و مهاجران حاضر به اعتماد به این فرد نبودند. این گروه‌ها در حالی با تمام توان به حمایت از اوباما به عنوان نخستین رئیس‌جمهور رنگین‌پوست ایالات متحده پرداختند که امید داشتند در دوران ریاست او شرایط رنگین‌پوستان و مهاجران بهبود یابد در حالی که آمار حاکی از افزایش خشونت و تبعیض‌ها علیه این اقلیت‌هاست. این سرخوردگی در کنار غیرقابل اعتماد بودن شخص هیلاری کلینتون باعث شد گروه تاثیرگذار رنگین‌پوستان حاضر به حمایت از او نباشند و در انتخابات شرکت نکنند. همین امر در انتخابات ۲۰۱۲ نیز باعث ریزش آرای اوباما شده بود.

■ **مستقل‌های ناراضی**

در این انتخابات ۳۷ درصد کل رای‌دهندگان دموکرات بودند که ۸۹ درصد آنها به کلینتون رای دادند در حالی که سال ۲۰۱۲، ۳۸ درصد رای‌دهندگان دموکرات بوده و ۹۲ درصد آنها به اوباما رای دادند که نشان می‌دهد کلینتون حتی در جمع‌آوری آرای هم‌حزبی‌های خود نیز موفق نبوده است. مستقل‌ها نیز ۳۱ درصد کل آرا را تشکیل دادند که ۴۲ درصد آنها به دموکرات‌ها و ۴۸ درصد به جمهوری‌خواهان رای دادند. سال ۲۰۱۲ این آمار بسیار نزدیک و تقریبا برابر بود و هر دو حزب جمهوری‌خواه و دموکرات نسبت برابری از آرا را به خود اختصاص دادند. این ضعف کلینتون ناشی از همان عدم جذابیت او برای مردم ایالات متحده بود، چرا که نه تنها به بیان واقعیات نمی‌پرداخت و سابقه سیاهی از فساد و سوءاستفاده‌های مالی داشت، بلکه در برنامه‌های خود نیز هرگز نتوانست مسیر جدیدی ارائه دهد، چرا که تاکید او بر ادامه مسیر اوباما بود و این بیش از پیش بر دافعه او افزود. این باعث شد در این انتخابات هر چند ترامپ در جمع‌آوری آرا نسبت به نامزدهای حزب جمهوری‌خواه در سال‌های گذشته ناموفق‌تر بود اما با استفاده از شکست‌های پیاپی کلینتون در جمع‌آوری آرا، او را شکست دهد.

■ **فساد در برابر فساد**

در عرصه تبلیغات و افشاگری نیز هر چند رسوایی‌های اخلاقی ترامپ موضوع مهمی تلقی می‌شد اما کسی بر این رسوایی‌ها تاکید می‌کرد که در کارنامه خود انواع رسوایی اقتصادی و امنیتی را داشت و همسر او به عنوان رئیس‌جمهور ایالات متحده از جایگاه خود برای سوءاستفاده جنسی استفاده کرده بود، بنابراین کلینتون بدترین فرد ممکن برای استفاده از اهرم فشار فساد در انتخابات ایالات متحده بود اما حزب دموکرات با علم به این موضوع با تاکید بر زن بودن کلینتون و سابقه او در نظام سیاسی چشم بر تمام ضعف‌های او بست تا شکستی سخت در انتخابات را تجربه کند.

■ **جای خالی پرنده کوچک**

با بیان تمام موارد فوق تنها یک نتیجه می‌توان گرفت: دموکرات‌ها زمانی شکست را انتخاب کردند که حاضر شدند بر خلاف واقعیت‌های جامعه و بر خلاف میل عمومی دموکرات‌ها و براساس دخالت‌های غیرقانونی اعضای مرکزی حزب، هیلاری کلینتون به عنوان نامزد حزب برگزیده شود در حالی که بی‌شک «برنی سندرز» توانایی و جذابیت بیشتری برای شکست ترامپ داشت. این سناتور اهل ورمونت بدون هیچ شهرت و وابستگی خاصی وارد کارزار انتخابات درون‌حزبی شد؛ آن هم در وضعیتی که کمترین شانسی برای او متصور نبود اما سخنان صریح و امیدبخش او در کنار شخصیت جذابش باعث شد به بزرگ‌ترین کابوس کلینتون و سران فاسد حزب تبدیل شود و در نهایت زمانی شکست را پذیرفت که تبانی و فساد اعضای مرکزی حزب او را کنار زد. سندرز بزرگ‌ترین منتقد فساد سیستماتیک نظام آمریکا بود و برای اصلاح آن هرگز کمک سوپرپک‌ها را نپذیرفت. مخالفت او با همین نظام فاسد باعث شد جمعیت خاموش مخالفان سیستم حکومتداری ایالات متحده در کنار او متحد شوند و تمام بدنه جنبش ۹۹ درصدی‌ها به حمایت از او برخیزند اما این گروه‌ها پس از کنار رفتن سندرز حاضر به حضور در انتخابات نشده و آنها هم که حاضر به رای دادن شدند، بیشتر به ترامپ تمایل نشان دادند تا کلینتون. سندرز تنها رقیبی بود که می‌توانست شعارهای ترامپ را بی‌اثر کند، چرا که هم بیش از او مستقل از نظام فاسد واشنگتن بود و هم سابقه درخشان‌تری از همراهی با مردم و بیان واقعیات به نسبت ترامپ داشت. این پیرمرد دموکرات بسادگی می‌توانست همانند اوباما موجی برای حمایت از دموکرات‌ها به راه اندازد اما سیاست‌بازی‌های بدنه فاسد ایالات متحده هرگز حضور یک مخالف سرمایه‌داری را در راس حکومت نمی‌توانست بپذیرد، به همین دلیل پرنده کوچک دموکرات‌ها در قفس تبانی به دام افتاد.

■ ■ ■

از آفتاب تابان تا آفتاب لب بام

چرا شانه خالی کردن از مسؤولیت برجام باورپذیر نیست؟

علی‌اکبر عباسی: نیمه اول آذرماه سال ۹۲، یعنی دقیقا ۱۰۰ روز بعد از روی کار آمدن دولت یازدهم بود که توافق اولیه بین تیم مذاکره‌کننده ایرانی و گروه ۱+۵ موسوم به توافق ژنو منعقد شد. توافق زودهنگامی که برای دولت نیاز بود تا آقای روحانی در گفت‌وگوی مستقیم خود با مردم برای ارائه گزارش ۱۰۰ روزه، علاوه بر حملات بی‌سابقه به دولت قبل، چیز دیگری هم داشته باشد تا به مردم ارائه کند. بعد از همان توافق ژنو بود که جناب روحانی تریبونی را در نهاد ریاست‌جمهوری علم کرد و با شور و شوقی مثال‌زدنی- که آن را فقط در نوع به بغل گرفتن آرمیتا توسط رئیس‌جمهور در همان تریبون می‌توان توصیف کرد- از دستاورد بزرگ دولت تدبیر و امید سخن گفت.

فروردین ۹۴ نیز توافق موسوم به لوزان بین ایران و گروه ۱+۵ منعقد شد و این‌بار حامیان دولت یازدهم با شور و شوقی افزون‌تر از قبل به جشن و پایکوبی پرداختند. کمتر از یک هفته بعد از همین توافق بود که رهبر انقلاب تاکید کردند: «بنده در جزئیات مذاکره دخالتی نکردم، باز هم نمی‌کنم». و کمتر از یک ماه بعد از همین توافق بود که ایشان فرمودند: «کلید حل مشکلات اقتصادی در لوزان و ژنو و نیویورک نیست؛ در داخل کشور است».

آنچه امروز برجام می‌خوانندش، تیرماه ۹۴ نهایی شد و در این مدت چه‌ها که نکردند برجامیان با منتقدان‌شان به واسطه این برجام. و چه اهانت‌ها و تخریب‌ها که نکردند و چه مانورها که ندادند و چه تبلیغاتی که در همین انتخابات اخیر به واسطه برجام‌شان انجام ندادند. همین برجام بود که روزی فتح‌الفتوح نامیده می‌شد و روز دیگر آفتاب تابان می‌خوانندش و زمانی آن را پیروزی بزرگی گفته بودند همتراز با فتح خرمشهر! و همه هم از دستاوردهای دولت یازدهم و رئیس‌جمهور باتدبیر و وزیر خارجه‌ای که او را امیرکبیر نام نهاده بودند، محسوب می‌شد!

اما انگار این آفتاب تابان خیلی زود به آفتاب لب بام تبدیل شد؛ به قدری زود که شاید حتی منتقدان توافق و برجام هم که در این مدت انواع اهانت‌ها و هجمه‌ها را به جان خریده بودند و بارها از بی‌فرجامی آن نوشته و گفته بودند فکر نمی‌کردند اینقدر زود این اتفاق رخ دهد و این‌بار دعوا راه بیفتد بر سر نخواستن برجام!

سخنان رئیس‌جمهور محترم در روز دانشجو در دانشگاه تهران و تلاش‌های وی برای شانه خالی کردن از بار مسؤولیت برجام و نسبت دادن آن به رهبر حکیم انقلاب، بیش از هر چیز یعنی صحه گذاشتن بر پایان افسانه برجام و یعنی اینکه آفتاب تابان حالا دیگر شده آفتاب لب بام که اگر چنین نبود دلیلی نداشت جناب رئیس‌جمهور، افتخار بزرگ و دستاورد تاریخی خود و دولتش را به دیگران نسبت دهد!

البته رهبر انقلاب از همان ابتدا با مواضع شفاف و روشن در قبال مذاکرات و برجام، نسبت خودشان و سیاست کلان نظام را با مذاکرات مشخص کردند، به طوری که حالا حتی مردم در دورافتاده‌ترین نقاط هم می‌دانند این سبک مذاکرات در ۳ سال گذشته و توافق برجام با این مختصات، به هیچ عنوان مورد رضایت و نظر رهبر انقلاب نبوده و نیست.

شانه خالی کردن از مسؤولیت برجام مضحک است اما مضحک‌تر از آن، دست‌وپا زدن برای نسبت دادن برجام به رهبر انقلاب است. یعنی تلاش برای ربط دادن برجام به کسی که پرچمدار عدم اعتماد به بیگانه و خوشبین نبودن به توافق محسوب می‌شود. البته شانه خالی کردن از مسؤولیت برجام و نسبت دادن آن به رهبری نظام - که از همان ابتدا به وضوح از عدم خوشبینی خود به مذاکرات و عدم اطمینان به طرف غربی سخن گفته بودند- نشانه‌ای دیگر هم دارد و آن توهین به شعور مردم است. در واقع آنان که تلاش می‌کنند برجام را به رهبری نسبت دهند به قدری تصورشان نسبت به افکار عمومی دور از واقعیت است که احساس می‌کنند می‌توانند دروغی تا این حد بزرگ را به خورد مردم دهند! فارغ از آنچه بیان شد، نکته مهم این است که مساله برجام و اعتماد و عدم اعتماد به غرب، مساله‌ای شخصی و فردی نیست. بلکه مساله ۲ جریان اصلی است که از همان ابتدای انقلاب در کشور کسانی آن را نمایندگی می‌کردند. تفکری که به خودباوری و اعتماد به نفس ملی معتقد بوده و راه‌حل برون‌رفت از مشکلات را تکیه بر ظرفیت‌های داخلی و نگاه به درون می‌داند و سعی کرده به مناسبات بین‌المللی نه متوهمانه بلکه واقع‌بینانه بنگرد. همان تفکری که در واقع محور اصلی وقوع انقلاب اسلامی نیز محسوب می‌شود. و تفکر دیگری که اعتقادی به ظرفیت‌های داخلی ندارد و راه‌حل همه چیز را در بیرون از مرزها می‌بیند.

تجربه برجام بیش از آنکه متعلق به یک فرد یا دولت باشد، ماحصل همان تفکر است. تفکری که پرچمداران آن در طول چند دهه گذشته مدام به جامعه القا کرده بودند می‌توان با تمسک به این تفکر، مشکلات کشور را حل کرد؛ به عنوان نمونه یکی از آنها اینگونه می‌گوید: «می‌خواستم با آمریکا با شروطی که گذاشته بودم، مذاکره را شروع کنم که نتوانستم. نتوانستم غیر از این است که نخواستم». و برجام تجربه‌ای بود برای رونمایی از واقعیت این تفکر. به طوری که برجام میزان کارآمدی این گفتمان را برای مردم واضح‌تر از هر زمانی روشن کرد.

بر همین اساس، حتی اگر رئیس‌جمهور محترم می‌خواهد فشارها را از خود کم کند و از مسؤولیت برجام شانه خالی کند بهتر است در همان گفتمان غربگرا و تفکر خودش کسی را پیدا کند تا برجام را به او نسبت دهد، چرا که نسبت دادن برجام به کسی که در طول دهه‌های گذشته خود نماد و پرچمدار جبهه مقاومت- نه‌تنها در ایران که حتی در منطقه و جهان اسلام- بوده است، نمی‌تواند برای افکار عمومی قابل پذیرش باشد.

لذا سخن گفتن از اینکه رهبر انقلاب در جریان همه جزئیات توافق بوده‌اند و با برجام با این مختصات موافق بوده‌اند، همان‌قدر باورپذیر است که پدر معنوی دولت بار دیگر خاطره یا خوابی از خود در کند و مثلا بگوید: «امام به من گفتند با برجام موافقند و آن را تایید می‌کنند»!

پاورقی ۲۵

تاریخ مشروطه

■ دکتر موسی نجفی ■

در این مورد جریده «النجف» که دارای وزین‌ترین و خواندنی‌ترین مطالب صدر مشروطیت است در مطلبی تحت عنوان مرعوبیت به این مطلب توجه کرده است:

مرعوبیت:

هر قومی که قدم در شاهراه ترقی و تقدم نهاده، مشغول اصلاح ملکی و آسایش ملی شوند، نخستین وظیفه ایشان دور کردن مرعوبیت دشمن خواهد بود. طالبان مقصود نباید در اقدامات خود ترسی از اجانب داشته باشند. مرعوبیت، بزرگ‌ترین مانع پیشرفت مقاصد و اولین سبب اضمحلال ملیت و آسان‌ترین طرق زوال شرف و استقلال است. مرعوبیت اقوی و سبب تفرق کلمه قومیت و بهتر از هزاران بند و زنجیر دست و پای ملتی را می‌بندد. عمده اسباب پیشرفت کار و غلبه اهل اسلام بر کفار در صدر اول نبود، مگر به واسطه مرعوبیتی که در دل‌های دشمن داشتند.

امروز بزرگ‌ترین نکته سیاسیه اروپاییان و پیشرفت مقاصد و نفوذ در مستعمرات خویش، همانا انداختن مرعوبیت است در دل‌های آنان؛ [و] نخستین سبب پیشرفت مقاصد همسایگان در وطن عزیز ما، همانا مرعوبیت ایرانیان از آن در همسایه مهربان قدیمی ما است. اکنون ۱۵۰ سال است که در این خط سیر می‌کنند و به انواع تدابیر مرعوبیت خود را در قلوب ساده‌لوحان ایران ثابت و مستحکم می‌نمایند و دست خائنان ملک و ملت هم در داخله و خارجه در هر کار به آنها معاون است. ایرانیان تا مرعوبیت را از خود دور نکنند، حافظ استقلال و نگهداری شرف و قومیت و دین مبین خود نتوانند بود.

مطلب مزبور یک زاویه دید به قلم یکی از شریعت‌خواهان مشروطه در نجف اشرف را نشان می‌دهد. و این دیدگاه به علت شیفتگی خیل روشنفکران سکولار نسبت به غرب و تحقیر ملت، مساله‌ای بود که آنان سعی داشتند در افکار و وجدان عمومی مردم جا انداخته شود، تا قدرت برخورد و نقد و مواجهه منطقی و ارزیابی عالمانه را از آگاهان جامعه سلب کند. این سیاست با سیاست فرهنگی دیگری از سوی افراد سکولار، در طی سنوات بعدی تکمیل شد. سیاست دیگر آن بود که روشنفکران، عدم مقبولیت ملی و مردمی و عدم تأثیر جدی‌شان را در مردم نه به دلیل ضعف و عدم توانایی و غریب بودن خودشان و فرهنگ و ارزش‌های‌شان با مردم، بلکه به سبب ناآگاهی آحاد ملت و ارتجاعی بودن توده مردم، توصیف می‌کردند؛ و چنانکه قبلاً هم متذکر شدیم، این سیاست- یعنی نفرت، طرد، تحقیر و پرهیز- از مردم لااقل با فلسفه لیبرالیزمی که خود مدعی آن بودند، در تناقض آشکار قرار داشته است. در این زمینه، مهدی ملکزاده- مورخ سکولار تاریخ مشروطه- اعتراف می‌کند که:

یک طبقه کوچک روشنفکر که عده آنها در تمام ایران از چندهزار نفر تجاوز نمی‌کرد و معتقدان بسیار ناچیزی داشت، این اقلیت روشن ضمیر چون جسم ناتوانی در میان ۲ سنگ آسیاب با فشار و سختی، عمر پرمحنتی را می‌گذرانیدند و چون روحانیان به عوام تلقین کرده بودند که آنان مردمان بی‌دین و مخالف شرع مبین‌اند، مورد تنفر و بی‌اعتنایی عموم بودند و در کوچه و بازار مردم از ملاقات و معاشرت و صحبت با آنها اجتناب می‌کردند همانطوری که از جذامی دوری می‌جستند، از آنها پرهیز می‌کردند.

■ **یک سوال اساسی**

با توجه به مقدمات و مواد تاریخی ذکر شده در فصل‌های قبل، جای یک سوال یا بهتر بگوییم یک شبهه اساسی بخوبی احساس می‌شود و آن اینکه اگر گروه روشنفکران با ممیزات و صفات یاد شده و گروه مذهبیون با مشخصات و ویژگی‌های گفته شده، در انقلاب مشروطیت حرکت می‌کردند، این همه تشتت آرا، اختلاف‌های جدی و گاه چنددستگی‌های اساسی در جناح‌های همسو، برای چه پیش می‌آمده است و چرا محیط دهه اول مشروطیت ایران را فضایی آکنده از تشنج و عدم وحدت رویه اشباع کرده بود؟ به‌نظر می‌رسد بخشی از جواب این پرسش را به برشمردن عواملی چند به‌طور پراکنده و در برخی از سطور گذشته داده باشیم؛ مانند اختلاف آرای فقهی و برداشت‌های دینی بین علما، برخی توطئه‌چینی‌ها و نفوذهای مشکوک در جناح‌های مختلف، تشنج‌آفرینی‌ها و موج‌های کاذب روشنفکرانه و جنجال‌های مختلف اجتماعی و سیاسی که البته ممکن است در طبیعت هر انقلاب مردمی و سراسری یافت شود.

ادامه دارد